

نخستین جلسه دادگاه رسیدگی به پرونده «نیلوفر حامدی» به صورت غیرعلنی برگزار شد

محاكمه در دويست‌وپنجاه‌ويكمين روز



سامان موحدی‌راد

«شما برای اون خانم روزنامه‌نگار اومدید؟»، از حوالی هشت صبح که در کوچه سلیمی و کنار در پارکینگ دادگاه انقلاب منتظر رسیدن نو معروف زندان اوین بودیم، چند بار به این پرسش پاسخ دادیم. از رهگذران تا دانشجویان دانشکده نقشه‌برداری و حتی خانواده یک سارق که برای دادگاه فرزندشان آمده بودند، همه این سؤال را جسته‌وگریخته از جماعتی که یک جا گوشه خیابان ایستاده بودند، می‌پرسیدند. در پایان روز خانواده آن سارق توانسته بودند دم در پارکینگ دادگاه انقلاب فرزندشان را دقایقی در آغوش بگیرند، ولی سهم ما از یک نیم‌روز ایستادن زیر تیغ آفتاب، تنها دست تکان دادن کوتاهی از پشت شیشه دودی سمدنی بود که دوست و همکار ما را با خود پشت میله‌های زندان اوین می‌برد.

نیلوفر حامدی، خبرنگار اجتماعی روزنامه شرق، در نهمین ماه بازداشت موقتش به دادگاه فراخوانده شده بود تا از خود دفاع کند. او روز گذشته در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی ابوالقاسم صلواتی محاکمه شد؛ درحالی‌که خانواده‌اش و رسانه‌ها در دادگاه حضور نداشتند و جلسه به صورت غیرعلنی برگزار می‌شد. تعداد زیادی از دوستان، همکاران و گنشگران سیاسی و مدنی روز گذشته مقابل دادگاه گرد هم آمده بودند تا همسنگی‌شان را با روزنامه‌نگاری که پرونده‌اش با ابهامات حقوقی همراه است، اعلام کنند. اگرچه همه به رسم همیشگی مقابل دری که خودروها از آن عبور و مرور می‌کنند ایستاده بودند تا یک لحظه کوتاه اعلام همراهی دست بدهد، اما ون سبز اوین هیچ‌گاه از آن در رد نشد و تنها ساعاتی

نیلوفر حامدی، خبرنگار اجتماعی روزنامه شرق، در نهمین ماه بازداشت موقتش به دادگاه فراخوانده شده بود تا از خود دفاع کند. او روز گذشته در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی ابوالقاسم صلواتی محاکمه شد؛ درحالی‌که خانواده‌اش و رسانه‌ها در دادگاه حضور نداشتند و جلسه به صورت غیرعلنی برگزار می‌شد.

تعداد زیادی از دوستان، همکاران و گنشگران سیاسی و مدنی روز گذشته مقابل دادگاه گرد هم آمده بودند تا همسنگی‌شان را با روزنامه‌نگاری که پرونده‌اش با ابهامات حقوقی همراه است، اعلام کنند. اگرچه همه به رسم همیشگی مقابل دری که خودروها از آن عبور و مرور می‌کنند ایستاده بودند تا یک لحظه کوتاه اعلام همراهی دست بدهد، اما ون سبز اوین هیچ‌گاه از آن در رد نشد و تنها ساعاتی

بدرالسادات مفیدی، دبیر کمیته پیگیری وضعیت روزنامه‌نگاران بازداشتی، در گفت‌وگو با «شرق» مطرح کرد

در دسرهای روزنامه‌نگار بودن



نسترن فرخه

روزنامه‌نگار به «شرق» می‌گوید. همچنان امیدواریم که نتیجه این دادگاه‌ها موجب آزادی هرچه زودتر آنها شود. گفت‌وگوی مفیدی را در ادامه می‌خوانید.

♦ با وجود درخواست گروه‌های مختلفی مانند کمیته پیگیری وضعیت روزنامه‌نگاران بازداشتی برای علنی بودن دادگاه نیلوفر حامدی و الهه محمدی، اما این اتفاق نیفتاد. همچنین بیشتر پیگیری‌های صورت‌گرفته بی نتیجه بوده. این روند را برای روزنامه‌نگاری کشور چگونه ببینید؟

ما برای این دو روزنامه‌نگار الهه محمدی و نیلوفر حامدی در کمیته خیلی تلاش کردیم. در این مدت التهابات بعد از ماجرای مرگ مهسا امینی چیزی حدود ۷۴ خبرنگار

بازداشتی داشتیم که سعی‌مان بر این بود که با رویکردی کاملاً تعاملی برای حل این موضوع جلو برویم. ما تلاش داشتیم تا این بچه‌ها حتی‌المقدور با وثیقه آزاد شوند تا در شرایط آزادتر محاکمه‌شان انجام شود و از این بلاتکلیفی خارج شوند.

اما درباره این دو نفر به طور خاص انتظار رفت بیشتری داشتیم. در بیانیه اخیر کمیته دو درخواست را اعلام کردیم. یکی اینکه دادگاه علنی باشد و دوم اینکه هر دو این

نزدیک به ۹ ماه از بازداشت موقت نیلوفر حامدی و الهه محمدی می‌گذرد. در این مدت گروه‌ها و تشکل‌های مدنی مختلفی برای آزادی موقت آنها تلاش کردند که تقریباً تمام آنها بی نتیجه ماند. حال بعد از انتظار بسیار اهالی رسانه، روز هفتم و نهم خرداد اولین جلسه دادگاه الهه و نیلوفر، به شکلی غیرعلنی طی شد که بسیاری با اشاره به اصل ۱۶۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران خواهان برگزاری دادگاهی علنی بودند. حتی کمیته پیگیری وضعیت روزنامه‌نگاران بازداشتی که بعد از بازداشت جمعی از خبرنگاران در جریان مرگ مهسا امینی تشکیل شد، هم در بیانیه‌ای خواستار برگزاری یک دادگاه علنی بود؛ اما هیچ‌کدام از این درخواست‌ها نتیجه‌بخش نبود.

بدرالسادات مفیدی دبیر این کمیته از بی‌نتیجه‌ماندن تمام تلاش‌های‌شان برای این دو

روزنامه‌نگاران وکلای انتخابی را کنار خودشان داشته باشند و وکیل هم در زمان دادگاه صحبت کند. این تقاضاهای ما هیچ‌کدام غیرقانونی نبوده. در واقع طبق قوانین کشورمان چنین درخواستی را مطرح کردیم.

♦ از طرف کمیته پیگیری وضعیت روزنامه‌نگاران بازداشتی تلاشی برای این دو روزنامه‌نگار انجام دادید که به ثمر بنشیند؟

در این مدت که شاهد التهابات کشور بودیم، تعداد

اعضای خانواده اجازه حضور نداشتند و بیه وکلای پرونده هم فرصتی برای دفاع نرسید. دادگاه نیلوفر حامدی کمتر از دو ساعت طول کشید و مرکز رسانه‌ای قوه قضائیه از آن تصویربرداری کرد. در نهایت، ادامه رسیدگی به جلسات بعدی موکول شد که هنوز تاریخ آن مشخص نیست.

پرتو برهانپور، یکی از وکلای نیلوفر حامدی، درباره جلسه دیروز دادگاه نیلوفر حامدی به «شرق» گفت: «جلسه امروز دادگاه به قرائت کیفرخواست و پاسخ کتبی و شفاهی موکل به سؤالات رئیس دادگاه گذشت و فرصتی برای دفاع شفاهی وکلا نبود. البته در انتها هم اعلام شد جلسه بعدی متعاقباً اعلام خواهد شد. ما هم لایحه‌ای درباره ایرادات شکلی موجود در پرونده ارائه کردیم».

او با اشاره به جزئیات ایرادهای وکلا به روند رسیدگی اظهار کرد: «این لایحه متضمن ۱۵ ایراد ازجمله عدم دسترسی خانم حامدی به وکیل در دوران بازداشت و درخواست رسیدگی به پرونده در دادگاه صالح و با حضور هیئت منصفه و به صورت علنی بود. خانم حامدی از اولین روز بازداشت کتبا تقاضای دسترسی به وکیل را کرده بود، ولی تا اواخر فروردین امسال از این حق محروم بود». وکیل نیلوفر حامدی تصریح کرد: «نکته مهم دیگر درخواستی قرار بازداشت موقت موکل است که با توجه به شان و جایگاه موکل (که یک خبرنگار و روزنامه‌نگار شناخته‌شده است) و اتمام مرحله تحقیقات مقدماتی، دلیلی برای ادامه آن وجود ندارد. بنابراین ما اعتراض خودمان به قرار بازداشت موقت را هم کتبا به دادگاه اعلام کردیم».

برهانپور در خاتمه در پاسخ به پرسشی درباره جزئیات جلسه دادگاه نیلوفر حامدی بیان کرد: «متأسفانه با توجه به صدور قرار غیرعلنی‌بودن از سوی دادگاه، از بیان جریان رسیدگی و جزئیات پرونده معذورم».

نیلوفر حامدی، خبرنگار اجتماعی روزنامه شرق، در نهمین ماه بازداشت موقتش به دادگاه فراخوانده شده بود تا از خود دفاع کند. او روز گذشته در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی ابوالقاسم صلواتی محاکمه شد؛ درحالی‌که خانواده‌اش و رسانه‌ها در دادگاه حضور نداشتند و جلسه به صورت غیرعلنی برگزار می‌شد.

تعداد زیادی از دوستان، همکاران و گنشگران سیاسی و مدنی روز گذشته مقابل دادگاه گرد هم آمده بودند تا همسنگی‌شان را با روزنامه‌نگاری که پرونده‌اش با ابهامات حقوقی همراه است، اعلام کنند. اگرچه همه به رسم همیشگی مقابل دری که خودروها از آن عبور و مرور می‌کنند ایستاده بودند تا یک لحظه کوتاه اعلام همراهی دست بدهد، اما ون سبز اوین هیچ‌گاه از آن در رد نشد و تنها ساعاتی

زیادی از روزنامه‌نگاران بازداشتی با قرار وثیقه و بعد هم با عفو رهبری آزاد شدند. وقتی که ما به طور خاص برای این دو نفر به دادگاه انقلاب رفتیم، درخواست کردیم آنها را هم مشمول عفو قرار دهند؛ ولی گفتند الهه محمدی و نیلوفر حامدی شامل عفو نخواهند شد. حتی درخواست کمیته این بود که اگر این دو نفر شامل عفو هم نمی‌شوند، با قرار وثیقه بیرون باشند و بعد در یک شرایط آرام‌تری محاکمه صورت گیرد؛ اما این اتفاق رخ نداد. در این مدت مدیرمسئول دو رسانه اعلام کردند ما این روزنامه‌نگاران را برای تهیه خبر اعزام کردیم و با اجازه ما مطلب منتشر شده است؛ اما به این موضوعات توجه لازم صورت نگرفت. حتی دادگاه را به شکل علنی برگزار نکردند تا خانواده‌ها و رسانه در آن حاضر شوند و شاهد محاکمه این دو نفر باشند؛ درصورتی‌که طبق قانون باید این اتفاق می‌افتاد.

♦ دستگاه‌های مربوطه هم پای حرف شما نشستند؟

ما سعی کردیم با دستگاه‌های مربوطه ارتباط برقرار کنیم، اما موفق نشدیم با رئیس دادگاه انقلاب صحبت کنیم. با دبیر شورای امنیت ملی هم مکاتبه کردیم، خلاصه اقداماتی از این دست انجام دادیم، تقریباً همه می‌گفتند تلاش می‌کنیم تا درست بشود؛ ولی عملاً اتفاق مؤثری رخ نداد. امیدواریم نتیجه دادگاه در آخر ختم به خیر شود و این دو نفر به‌زودی آزاد شوند.

دفاع تمام‌قد از روزنامه‌نگاری

در دویست‌وپنجاه‌ویکمین روز بازداشت موقت، همه ما محاکمه شدیم؛ اما تو، تک‌وتنها از روزنامه‌نگاری، از این رکن پنجم دموکراسی، از تمامی ما دفاع کردی. تو دفاع می‌کردی، ما چشم‌انتظار دیدنت، ثانیه‌ها را می‌شمردیم. تو دفاع می‌کردی، اما ما همچنان منتظر بودیم که ونی از اوین از راه برسد تا شاید برای لحظه‌ای بعد از ۹ ماه سایه‌ای از تو را در آغوش بکشیم. تو در حضور وکلای که فرصتی برای دفاع نیافتند، از خودت، از ما و از حرفه‌ای دفاع کردی که مدت‌هاست از رمق افتاده. تو دفاع می‌کردی، اما ما حتی اجازه نشست روبه‌روی در دادگا را نداشتیم. تو دفاع می‌کردی، ما تذکر می‌گرفتم که باید آنجا را ترک کنیم. تو به شیواترین و منطقی‌ترین روش از خودت، امنیت کشورت وفاداری به وطن دفاع می‌کردی، اما این ما بودیم که زبان به کام گرفته بودیم تا «زبان‌درشتی» نکنیم. نیلوفر عزیزم، تو سربلند بودی و هستی؛ و ما در نهمین روز از ماه خرداد، متهم بودیم. نیلوفر عزیزم، تو یک بار دیگر از قلمت دفاع کردی، مادرت را در آغوش گرفتی، برای لحظه‌ای از پشت شیشه‌های دودی سمدن سفید، دست تکان دادی و به اوین برگشتی و ما ماندیم و سرگردانی، ما ماندیم و روزهای تلخ، ما ماندیم و غم‌های بی‌درنی، ما ماندیم و سکوت، ما ماندیم و اضطراب و اشک‌های هرروزه. مایه که تمامی این ۹ ماه گذشته را دل خوش کرده بودیم به خبری از آزادی تو، به کلامی از مهربانی، اما تمام امیدهای‌مان نقش بر آب شد. نیلوفر عزیزم، تو به اوین برگشتی و مطمئناً به آغوش کشیده شدی، اما ما، ما ماندیم و تنی رنجور.

پشت شیشه‌های دودی

به امید دیدن روی ماهت آدمیم، اما تو را پشت شیشه‌های دودی آوردند و بردند. آن مرد سبزهپوش، آب پاکی را ریخت روی دستمان؛ «نه آمدنش را دیدید نه رفتنش را می‌بینید». بعد از نزدیک به سه ساعت انتظار، این را با صدای بلند گفت. ون و سواری‌های زیادی آمدند و رفتند. یک به یک‌شان را با چشم‌هایمان واری می‌کردیم؛ به امید دیدن صورت نیلوفر. راست می‌گفت ما نیلوفر را ندیدیم، اما امید داشتیم که حداقل او ما را دیده باشد. مادرش دلواپسانه قدم می‌زد. می‌خواست در نقطه‌ای بایستد که اگر نیلوفر آمد حتما او را ببیند. دیدن مادرش لابد قوت قلبش می‌شد. یک ون سفید با شیشه‌هایی دودی، مقابل در دادگاه، لحظاتی توقف کرد. مادرش به سمت ماشین دوید، ما هم به دنبال او. دست تکان دادیم، لیخند زدیم تا «شاید» اگر نیلوفر مسافر آن ماشین سفید باشد، ما را ببیند و به لیخندهایمان دلش گرم شود. گرچه تردید داشتیم نیلوفر بودی یا نبود. بعد از یکی، دو ساعت انتظار زیر تیغ آفتاب مرمی‌زد. می‌خواست در نقطه‌ای بایستد که اگر مطمئن شدیم دادگاه تمام شده است. قدم‌زنان به دادگاه نزدیک‌تر شدیم تا شاید نیلوفر را موقع برگشت ببینیم، حتی برای لحظه‌ای، حتی از پس شیشه‌های دودی. کاش حداقل او ما را دیده باشد و بداند که پشتش هستیم، پشت او و الهه.

یادداشت

شریعتی، سر معلم



شهرزادهمتی

من امروز فهمیدم از پشت پارک پایین کوچه سلیمی، همان پارکی که همه ما زیر درخت‌هایش دنبال یک وجب سایه التماس می‌کردیم، می‌رسیم به شهر کتاب مرکزی. نمی‌دانم محدوده را چطور در ذهن اندازه گرفته بودم که فکر می‌کردم شهر کتاب خنک و بزرگ مرکزی با آن همه کتاب و وسایل هیجان‌انگیز، احتمالاً از اینجا، همین‌جایی که ما ایستادیم، فاصله دارد... خیلی هم فاصله دارد... مثلاً فاصله‌اش می‌تواند اندازه ۹ ماه پیاده‌روی باشد از زندان اوین تا مثلاً همان املت‌فروش نرسیده به مطهری که در کنار دکانش روی آن صندلی‌های معوج و شکسته می‌نشستیم و املت می‌خوردیم و انگار مزه‌اش مال بهشت بود. حالا به نظر من هر خاطره خوب، خنک و قشنگی، هر خاطره‌ای که در آن زندگی جاری است، از ما خیلی فاصله دارد نیلوفر... فاصله‌های نزدیک برای ما سربالایی زندان اوین است، زمین خاکی و تمام‌نشدنی جلوی زندان فرچک است و همین کوچه پشتی دادگاه انقلاب که ما به امید دیدن حتی یک چرخ از ماشینی که تو را داخل دادگاه می‌آورد، روبه‌روی در می‌نشستیم و به سرپیازان کم‌حوصله التماس می‌کنیم که بگذارند اینجا زیر آفتاب بمائیم تا شاید حداقل رنگ ماشینی که تو را به دادگاه می‌آورد، برای ما آرامش‌بخش باشد. نیلوفر، من نمی‌دانستم شهر کتاب محبوب آن‌قدر به دادگاه انقلاب نزدیک است. یک ساعت و نیم گذشته بود از وقتی که تو داشتی احتمالاً آن بالا از خودت دفاع می‌کردی. همان موقع که از گرما صورتت سوخته بود و آخرین جرعه آب را روی سرم ریختم، چشمم به ساختمان قرمز و خوش‌رنگ شهر کتاب افتاد. بعد با خودم فکر کردم که کاش از تو درباره جاهای قشنگ هم بپرسند... اصلاً بی‌رسند شما نه به‌عنوان متهم، به‌عنوان یک خبرنگار که قلم داشتی، قشنگی را چه می‌دانستی؟ بعد برق چشم‌هایت همه چیز را نشان می‌داد... وقتی از صعود حرف می‌زدی، وقتی درباره کوه می‌گفتی و سفر، وقتی درباره طبیعت می‌گفتی آنها دنیای تروتیمزتر از می‌دیدند. من چند دقیقه قبل از آنکه تو را سوار ماشین کنند تا دوباره به زندان برگردی، خودم را به داخل شهر کتاب رساندم... باد خنک روی صورتت کوبید... چشم‌هایم را بستم و بعد از چند ثانیه که باز کردم، خودم را آشفته در مونیاتور بزرگ شهر کتاب دیدم... فکر کردم اگر مثلاً الان به جای دادگاه بین این کتاب‌ها بودی، چه برمی‌داشتی؟ از میان گل‌دان‌ها چه؟ از میان آن گردنبندی‌ها قشنگ؟ نیلوفر آب را دیوانه‌وار سر کشیدم و هوای خنک را در ریام دادم... انگار داشتم برای یک اتفاق بزرگ آماده می‌شدم. همان وقتی که همه ما سر خیابان معلم جمع شده بودیم و وکلایت از دادگاه بیرون آمده بود، آن سمدنی که از کمرکش کوچه سلیمی بالا می‌آمد، تو بهم را جلب کردی... بعد چشم‌هایم را بستم تا از پشت شیشه‌های دودی، مسافرانش را می‌دیدم... بعد سایه قشنگت را دیدم... همان‌طور سرحال و سرخوش مثل یک روز سه‌شنبه معمولی، دستانت را محکم تکان دادی... و فریادهای بلند نیلوفر ما تمام خیابان معلم را برداشت... من دو بار اسمت را صدا زدم... به بلندترین شکل ممکن... به بلندی‌ای ۹ ماه انتظار... و تو حتما آن را شنیدی. نیلوفر، پشت آن پارک کوچک خیابان سلیمی که یک عالم‌گره‌های لاغر دارد، دیوارهای شهر کتاب را می‌شود دید. این بار با هم به آنجا می‌رویم و از روزی برایت می‌گویم که خیابان معلم مقدر زیبا بود...

او اینجا چه کار می‌کند؟



مریم شکرانی

پشت دیوارهای بلند دادگاه انقلاب بارها از خودم پرسیدم «ما اینجا چه‌کار می‌کنیم؟» پرسیدم «نیلوفر اینجا چه‌کار می‌کند و چرا پای الهه به آن راه‌روها باز شده است؟». کسی چه می‌داند؟ شاید کسان زیادی این را از خود پرسیده‌اند. کسانی که عاشق زده‌دره این خاک بوده‌اند مثل نیلوفر که از رنج‌های ایران می‌نوشت یا الهه که در راه سفر بارها بغض کرده بود. بارها فکر کردم «ما اینجا چه‌کار می‌کنیم؟» مگر نه این است که خبرنگار باید بنویسد و نور بر تاریکی بتاباند؟ حالا پشت آن دیوارهای بلند، نیلوفر در جایگاه متهم ایستاده است و خبرنگاری در کارگاه کج‌ببری، قالب‌های بی‌روح و کرخت گل‌های مرده را جابه‌جا می‌کند بی‌آنکه طعم نوشتن، پادش بیاید. خبرنگاری صندوق‌دار فروشگاه است و آن دیگری به شمال‌آرزوهای گیلان و آوازهای خمگین زنان پناه برده و گاهی در قفسه‌هایش سوغات شمال می‌فروشد. کسی کیلومترها دورتر از سرزمین مادری، خاطرات شب‌های نوروز تجریش را بارها و بارها مرور می‌کند و خبرنگاری دیگر مستاصل و پریشان زیر تیغ آفتاب به دیواره‌های روبه‌ه‌روی دادگاه انقلاب تکیه داده و نمی‌داند که فریاد او، امروز کدام‌یک از این خبرنگاران است؟! ما فقط خبرنگار هستیم؛ خبرنگارانی با روزگار پریشان که شب پیش از دادگاه دوستانشان را کابوس از خواب بیدار شده‌اند، پشت دیوارهای بلند در حسرت ثانیه‌ای تماشای صورت آنها، ساعت‌ها زیر سیخ آفتاب این پا و آن پا کرده‌اند.

ما فقط خبرنگار هستیم و بارها فکر کرده‌ایم «ما اینجا چه‌کار می‌کنیم؟» شاید نیلوفر هم بارها پشت دیوارهای بلند زندان فکر کرده باشد که «او اینجا چه‌کار می‌کند؟» او که عاشق ایران است و هربار که از رنجی نوشت چشم‌های درخشانش خیس شد. او که با کوه‌ها، درخت‌ها، رودخانه‌ها و آسمان ایران عکس‌ها دارد و امروز پشت میله‌های زندان تمام این زیبایی‌ها را مرور می‌کند.

او که پر از نوشتن است؛ پر از نور برای روزهای ضرورت... «او اینجا چه‌کار می‌کند؟» او عاشق ایران است.